



**Research Article**  
**A Study of the Fallacy of Begging the Question  
and Its Argumentative Structure**

**Houman Mohammad Ghorbanian<sup>1</sup>**

Received: 07/07/2022

Accepted: 20/08/2022

**Abstract**

In *The Organon*, the fallacy of begging the question first appears in the fifth chapter of “the sophisticated refutations,” where Aristotle believes that this fallacy is deceptive only when similar things cannot be distinguished from different things. On this definition, begging the question is a circular arguments, in which the conclusion is identically one of the premises. The same interpretation appears in the works of Muslim logicians as well, where most examples are those in which the conclusion and premises differ only in their appearance. In the classical logic, however, reiteration of premises in the conclusion does not amount to the invalidity of the argument. In the present research, which is done with the analytical-analogical method, we propose a structure of the fallacy of begging the question: it does not involve a simple circle where the conclusion appears in the premises; rather, it involves the claim that the circular relation between the premise and the conclusion is a criterion for the truth of a certain proposition. In fact, the formal structure of this fallacy is as follows:  $(P \rightarrow P) \vdash P$ . Given the truth or falsity of a proposition for an audience, this proposal can explain why certain circles are epistemically misleading to the audience, and others are not. Moreover, the argument “if P, then P” will not be rendered invalid in this way neither syntactically nor semantically.

**Keywords**

Fallacy, begging the question, circular deduction, form of argument, valid argument.

---

1. Assistant professor, Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran: h.ghorbanian@ltr.ui.ac.ir.

\* Mohammad Ghorbanian, H. (2022). A Study of the Fallacy of Begging the Question and Its Argumentative Structure. *Jomal of Naqd va Nazar*, 27(108), pp. 148-172.

Doi: 10.22081/JPT.2022.64387.1961

---

Copyright © 2021, Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

---

## مقاله پژوهشی

# مطالعه و بررسی مغالطهٔ مصادره به مطلوب و ساختار استدلالی آن

هومن محمد قربانیان<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۶

### چکیده

در ارغنون، نام مغالطهٔ مصادره به مطلوب برای اولین بار در فصل پنجم تبکیت‌های مغالطی آورده می‌شود و در آنجا ارسطو بیان می‌کند این مغالطه تنها زمانی سبب فریب می‌شود که نتوان امور مشابه را از امور متفاوت تشخیص داد. این تعریف، مصادره به مطلوب را به شکل استدلالی دوری نشان می‌دهد که نتیجه دقیقاً یکی از مقدمات باشد. چنین برداشتی در آثار منطق‌دانان اسلامی هم دیده می‌شود و اکثر مثال‌ها شامل مواردی است که نتیجه و مقدمات تنها در ظاهر با هم تفاوت دارند. اما در منطق کلاسیک تکرار مقدمات در نتیجه سبب عدم اعتبار استدلال نمی‌شود. در پژوهش حاضر که با روش تحلیلی-قیاسی انجام گرفته است، پیشنهاد ما برای ساختار این مغالطه چنین است که در اینجا با یک دور ساده و قرار گرفتن نتیجه در جایگاه مقدمهٔ استدلال روبه‌رو نیستیم، بلکه با این ادعا مواجه هستیم که رفت و برگشت دوری بین مقدمات و نتیجه، معیار صدق گزارهٔ معینی می‌شود. در واقع ساختار صوری این مغالطه این گونه است  $P \vdash (P \rightarrow P)$ . این پیشنهاد ما می‌تواند با توجه به درستی یا نادرستی یک گزاره در ذهن مخاطب توضیح دهد که چرا برخی دورها از نظر معرفتی برای مخاطب گمراه‌کننده هستند و برخی نیستند و همچنین نه به صورت نحوی و نه به صورت معنایی استدلال "اگر الف پس الف" را نامعتبر حساب نمی‌کند.

### کلیدواژه‌ها

مغالطه، مصادره به مطلوب، استنتاج دوری، صورت استدلال، استدلال معتبر.

۱. استادیار گروه فلسفه دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. [h.ghorbaniyan@ltr.ui.ac.ir](mailto:h.ghorbaniyan@ltr.ui.ac.ir)

\* محمد قربانیان، هومن. (۱۴۰۱). مطالعه و بررسی مغالطهٔ مصادره به مطلوب و ساختار استدلالی آن. فصلنامه علمی-پژوهشی نقد و نظر، ۲۷(۱۰۸)، صص ۱۴۸-۱۷۲.  
Doi: 10.22081/JPT.2022.64387.1961

همانند علم منطق که با نام ارسطو پیوند خورده است، تحلیل و بررسی سفسطه و مغالطه نیز ریشه در آثار او دارد. ارسطو در رساله «تبکیت‌های مغالطی»<sup>۱</sup> از کتاب ارغنون<sup>۲</sup> به بررسی روش‌هایی می‌پردازد که فرد مغالطه‌کار به کار می‌گیرد تا حرف خود را به کرسی نشاند یا حریف خود را شکست دهد. صورت مغالطات اکثراً صورتی استدلالی است، اما مقدمات آن به جای آنکه یقینی و اثباتی باشند، معمولاً گزاره‌های کاذبی هستند که ظاهری آراسته دارند و اگر در باب محتوای آن‌ها دقت نشود، ممکن است صادق تلقی شوند. این مقدمات شبیه مقدمات یقینی‌اند یا دارای کلماتی هستند که معانی مبهم یا متعدد آن‌ها سبب گمراهی شنونده می‌شود. گاهی نیز ربط منطقی بین مقدمات برای رسیدن به نتیجه مورد نظر مغالطه‌کار وجود ندارد، اما او با برقرار کردن ارتباط‌های زبانی یا روانی، زمینه رسیدن به نتیجه را فراهم می‌کند.

اگرچه ارسطو در رساله خود تنها سیزده مغالطه را نام می‌برد، اما تحلیل او از آن‌ها هنوز برجسته‌ترین روش نقد مغالطه است. امروزه در کتاب‌های متعددی که درباره مغالطه نوشته می‌شود، بر تعداد این فهرست افزوده شده است و بر پایه تقسیم‌بندی‌ای که او از انواع مغالطه در سیصد سال قبل از میلاد مسیح، ارائه داد نظریه او گسترش یافته است. نکته جالبی که درباره تحلیل مغالطات بعد از ارسطو رخ داد، تأثیر ترتیب فصول کتاب ارغنون بود. از آنجایی که ارسطو ابتدا بحث قیاس یا به تعبیر دیگر، بحث از شناسایی استدلال‌های درست بر پایه نظریه قیاس<sup>۴</sup> را مطرح می‌کند، اکثر تحلیل‌هایی که درباره شناسایی مغالطات انجام شده، با عینک نظریه قیاس است.

#### 1. Sophistical Refutations

۲. معادل‌های دیگری نیز برای عنوان این رساله از کتاب ارغنون در زبان فارسی وجود دارد، مانند: مغالطه، سفسطه، درباره ابطال‌های سوفیستی. اما معمولاً معادل بهتر در منطق برای refutation، تبکیت است. تبکیت استدلالی با هدف غلبه بر موضع خصم است و به دو دسته تبکیت جدلی و مغالطی تقسیم می‌شود. با توجه به وجود این اصطلاح در سنت فلسفی ما، به نظر ترجمه عنوان این رساله ارسطو به تبکیت‌های مغالطی، ترجمه بهتری است.

#### 3. Organon

#### 4. syllogism





یعنی سعی شده است صورت این استدلال‌های مغالطی نیز در همان چارچوب قیاس‌ها استخراج شود.

موضوع مقاله کنونی، بررسی یکی از مغالطات مشهور یعنی مغالطهٔ مصادره به مطلوب<sup>۱</sup> است. برخی اندیشمندان در آثار خود، گاهی ناخواسته از این مغالطه استفاده کرده‌اند و دوری باطل را رقم زده‌اند؛ مانند مغالطهٔ مشهور به مغالطهٔ پوزیتیویستی دربارهٔ گزاره‌های بامعنا؛ بدین ترتیب که: گزاره‌ای بامعناست که اصولاً روشی تجربی برای تعیین صدق آن داشته باشیم؛ زیرا گزاره‌هایی که روش تجربی برای تعیین صدق آن‌ها نداشته باشیم، اصلاً معنایی ندارند. آ در این استدلال، مقدمه، عکس نقیض نتیجه است و در واقع هر دو گزارهٔ واحدی را بیان می‌کنند. در واقع در نظریهٔ تحقیق‌پذیری معنا، پوزیتیویست‌ها یک دگمای فلسفی را هم در مقدمه و هم در نتیجهٔ استدلال خود تکرار می‌کنند (Stanesy, 2016, p. 30). به چنین استدلال‌هایی که اکثراً دوری هستند، به‌عنوان نمونه‌هایی از مغالطهٔ مصادره به مطلوب معرفی شده‌اند. به تعبیر دیگر به‌جای اینکه مقدمهٔ استدلال بستری برای رسیدن به نتیجه باشد، دقیقاً خود نتیجه است.

معمولاً منطق‌دانان مصادره به مطلوب را جزو مغالطات معنوی طبقه‌بندی می‌کنند؛ یعنی در این مغالطه گمان شده یا سعی بر این فریب بوده که نتیجه غیر از مقدمات است، درحالی که یکی هستند. نکتهٔ مهم این است که حضور نتیجهٔ استدلال در میان مقدمات استدلال در منطق کلاسیک، سبب عدم اعتبار آن نمی‌شود. همان‌طور که در ادامه توضیح خواهیم داد، به نظر می‌رسد منطق‌دانان مصادره به مطلوب اول را مغالطه دانسته‌اند و مصادره به مطلوب ثانی را مغالطه ندانسته‌اند. به عبارت دیگر مثلاً رسیدن از  $(P \rightarrow Q)$  به  $(\sim Q \rightarrow \sim P)$  مغالطه نیست، اما رسیدن از  $(P \rightarrow Q)$  به  $(P \rightarrow Q)$  مغالطه است. پس سوال به‌جایی خواهد بود، اگر بررسی صورت منطقی این مغالطه

#### 1. The fallacy of begging the question

۲. دربارهٔ نقد نظریهٔ معناداری پوزیتیویسم منطقی بر اساس دوری بودن آن، مقالهٔ معروف پوپر بسیار جذاب است:  
Popper, K. R., Kneale, W. C., & Ayer, A. J. (1948). Symposium: What Can Logic Do for Philosophy? Proceedings of the Aristotelian Society. *Supplementary Volumes*, 22, pp. 141–178.

چیست و چگونه باید عدم اعتبار آن را نشان داد؟ یعنی مطمئناً صورت منطقی این مغالطه به شکل  $P \cup \{ \Sigma \} \vdash P$  نخواهد بود؛ زیرا این صورت آشکاراً معتبر است. بدین ترتیب محور اصلی این مقاله پاسخ به این پرسش خواهد بود که ساختار منطقی مصادره به مطلوب چیست.

در ادامه نخست به معنای لفظی نام این مغالطه توجه می‌کنیم و سپس تعریف این مغالطه را در طول تاریخ بررسی خواهیم کرد. در این راستا و جهت طولانی‌نشدن بحث، از بحث تفصیلی درباره‌ی تعریف مغالطه به‌طور کلی یا دسته‌بندی انواع آن اجتناب خواهیم کرد و درنهایت، سعی خواهیم داشت تا ساختار منطقی این مغالطه را نشان دهیم.

#### ۱. وجه تسمیه عنوان مغالطه مصادره به مطلوب

وقتی ارسطو قصد دارد به این مغالطه اشاره کند، از عناوینی مانند  $\tau\acute{o} \epsilon\nu \acute{\alpha}\rho\chi\eta\iota \alpha\iota\tau\epsilon\iota\sigma\theta\alpha\iota$  یا  $\tau\acute{o} \epsilon\nu \acute{\alpha}\rho\chi\eta\iota \lambda\alpha\mu\beta\acute{\alpha}\nu\epsilon\iota\nu$  استفاده می‌کند که معادل انگلیسی آن می‌تواند به صورت *taking the principle for granted* یا *asking the original point* باشد (Minto, 2019, p. 144). امروزه در زبان انگلیسی این مغالطه با عنوان *Begging the question* شناخته می‌شود، هرچند این عبارت معنای عجیبی دارد، زیرا معمولاً *Begging* در انگلیسی به معنای درخواست کردن است و *Beggar* از همین ریشه به معنای گدا و فقیر است.

اسپارکس در مقاله ۱۹۶۶م خود، تعجیش را از معادل انگلیسی این عنوان، موضوع تحقیقی زبان‌شناختی قرار داده است و می‌پرسد در کجای این مغالطه «درخواست کردن» وجود دارد؟ یا اگر معنایی استعاری از این عبارت منظور است، از چه ریشه و بنیانی انتقال و اشتقاق معنا رخ داده است؟ (Sparkes, 1966, p. 462) حتی عنوان لاتینی این مغالطه (*petitio principia*) نیز کمکی در این مورد نمی‌کند؛ زیرا به معنای «فرض گرفتن یک اصل یا آغاز» است و احتمالاً منظور از آغاز، همان چیزی است که استدلال با آن آغاز می‌شود و در اصطلاح منطقی، منظور همان مقدمه استدلال است. طبق نظر اسپارکس ریشه این عبارت در این نکته نهفته است که وقتی مثلاً در یک دادگاه، استدلالی مطرح





می‌شود، دو طرف باید مقدمات آن را بپذیرند، و گرنه استدلال جلو نمی‌رود. پس وقتی فردی استدلالی را ارائه می‌کند، از مخاطب خود درخواست می‌کند که مقدمات آن را درست قلمداد کند. اما وقتی کسی دست به مغالطه مصادره به مطلوب می‌زند، در واقع از مخاطب خود درخواست می‌کند تا درستی چیزی که درستی آن محل سؤال و تردید است را مفروض و بدیهی بداند یا به عبارت دیگر درستی نتیجه یا چیزی که محل سؤال است (question) و باید اثبات شود را از مخاطب درخواست (beg) می‌کند و می‌طلبد یا به تعبیری، They are begging for the truth of what has been questioned.

بر همین راستا می‌توان معنای معادل فارسی این مغالطه را نیز درک کرد. در اصلاح منطقیون، لفظ «مطلوب» به معنای نتیجه استدلال قبل از استنتاج و اثبات آن از طریق مقدمات است. در واقع بعد از اثبات اعتبار استدلال، «مطلوب» تبدیل به «نتیجه» می‌شود. پس در این مغالطه، فرد فریب کار صدق و درستی آنچه را که مطلوب است اما هنوز اثبات نشده را «مصادره» و به‌زور ضبط می‌کند.

در متون منطقی فلاسفه مسلمان نیز از همین اصطلاح «مصادرة علی المطلوب» استفاده شده است. مثلاً صدرالمتهلین در التنتیح چنین می‌گوید: «و اما الغلط بحسب المادة فکالمصادرة علی المطلوب الاول، و هو أن تكون النتيجة مقدمة فی قیاس ینتجها بلفظ آخر» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۵۴)؛ و اما اشتباه در استدلال به‌حسب ماده آن مانند مصادره بر مطلوب اول است که در آن، نتیجه همان مقدمه قیاس است که با کلمات دیگری [اما با همان محتوا] دوباره نتیجه گرفته شده است.

همان‌طور که در اصطلاح منطق دانان ایرانی - اسلامی دیده می‌شود، عنوان این مغالطه کمتر سبب رهزنی ذهن می‌شود و احتمالاً این امر به ترجمه‌های خوبی باز می‌گردد که از آثار ارسطو و دیگر فلاسفه یونانی در عهد نهضت ترجمه انجام شد و برخلاف اصطلاحات انگلیسی که با واسطه زبان لاتینی به زبان یونانی اشاره دارند، معادل‌های عربی مستقیماً با توجه به زبان یونانی انتخاب شده‌اند.

در بخش بعدی سعی می‌کنیم با اشاره به تعریف این مغالطه نزد منطق دانان مختلف، تاریخچه و سیر تطور معنای این مغالطه را بررسی کنیم.

## ۲. نگاهی اجمالی به تعریف و تاریخچه مغالطه مصادره به مطلوب

در همه تعاریفی که از مغالطه مصادره به مطلوب وجود دارد، این نکته مشترک است که آنچه به عنوان نتیجه استدلال قرار است اثبات شود، به عنوان مقدمه آورده می شود و چون صدق مقدمات استدلال باید مفروض باشند تا استدلال بتواند جلو رود، بلافاصله صدق نتیجه هم حاصل می شود. در ادامه با اشاره به تعریفی که برخی منطق دانان بزرگ از این مغالطه داشته اند، ظرایف بیشتری درباره آن آشکار می شود. به احتمال زیاد سابقه شناسایی مغالطه ها و دسته بندی و نام گذاری آن ها به پیش از ارسطو برمی گردد، اما شاید مناسب باشد بررسی این مغالطه خاص را از کتاب ارغنون آغاز کنیم.

### ۱-۲. مغالطه مصادره به مطلوب از نظر معلم اول

در کتاب ارغنون، نام این مغالطه برای اولین بار در فصل پنجم بخش «تبکیت های مغالطی» آورده می شود و در آنجا ارسطو بیان می کند این مغالطه تنها زمانی مؤثر است و سبب فریب خوردن فرد می شود که او نتواند امور مشابه را از امور متفاوت تشخیص دهد؛ یعنی نتواند تشخیص دهد نتیجه، همان مقدمه مفروض استدلال است که فرد مغالطه کار به طریقی زیرکانه ظاهراً آن را تغییر داده، اگرچه باطناً همان مقدمه آشنا است (Jones, 2012, pp. 357-360).

ارسطو در بخش ۲۷ از تبکیت های مغالطی از کتاب ارغنون، دوباره و به شکل مجزا به این مغالطه باز می گردد و آن را چنین تعریف می کند:

[اول] هنگام مواجهه با تبکیتی که همراه با توسل و فرض همان چیزی است که قرار است اثبات شود، حتی اگر ذات آنچه محل سؤال است روشن و بدیهی باشد یا چیزی باشد که مورد قبول عموم است، نباید این مغالطه مورد قبول قرار گیرد، بلکه باید حقیقت مغالطه برای او برملا شود. اگر هم به فرض چنین امری رخ ندهد و حقیقت آشکار نشود، آن گاه به سبب نادرستی چنین استدلالی، مجیب می تواند همان ترفند مغالطه را برای سائل به کار گیرد و برای او تبیین کند که هیچ استدلالی نیاورده است؛ زیرا تبکیت و نقض موضع خصم باید مستقل از آنچه





محل بحث است انجام شود. دوم، مجیب باید بگوید آن موضع صرفاً از این لحاظ مدنظر قرار گرفته که قرار نیست از آن به عنوان مقدمه استفاده شود، بلکه قرار است علیه آن استدلال شود، به طریقی مخالف آنچه در تبکیت‌های موجود در مسائل جانبی اخذ شده است (Aristotle, *Organon as cited in Jones et al*, 2012, p. 91).

به نظر می‌رسد راه حل ارسطو برای مقابله با این مغالطه، صرفاً آشکار کردن مسیری است که فرد مغالطه کار طی کرده است؛ یعنی یا باید از او خواست تا همان مقدمات را به عنوان نتیجه استدلال تکرار نکند یا اگر آن مقدمه، مقبولیت داشت و صادق دانسته می‌شد، باید از فرد مغالطه کار خواست تا از آن عبارت صرفاً جهت اثبات موضع خود استفاده کند و نه اینکه آن را در نتیجه بیاورد و ظاهراً نشان دهد که سعی دارد آن را اثبات کند.

## ۲-۲. مغالطه مصادره به مطلوب اول از نظر منطق دانان مسلمان

تغییری که در بررسی این مغالطه در آثار منطق دانان مسلمان دیده می‌شود این است که معمولاً در عنوان، «مطلوب» به «مطلوب اول» تغییر می‌کند. منظور از مطلوب اول نتیجه‌ای است که مستقیماً از مقدمات قیاس استنتاج می‌شود و در واقع مطلوب اول، نتیجه بالذات مقدمات است. اما صدق هر قضیه‌ای، می‌تواند صدق قضایای دیگری را هم در پی داشته باشد؛ مثلاً صدق قضیه کلیه، صدق جزئی را نیز تضمین می‌کند یا با صدق نتیجه، می‌توانیم بگوییم عکس مستوی و عکس نقیض آن هم صادق هستند. پس در واقع مقدمات استدلال علاوه بر مطلوب اول، قضایای دیگری مانند عکس نتیجه را هم در پی دارند. این نتایج ثانویه که نتایج بالعرض مقدمات هستند، مطلوب ثانی خوانده می‌شوند؛ مثلاً در ضرب اول از شکل اول، یا ضرب Barbara، هر الف ب است و هر ب ج است، می‌توان علاوه بر هر الف ج است، بعضی الف ج است را نیز نتیجه گرفت که نتیجه اول، همان مطلوب اول یا نتیجه بالذات است و نتیجه دوم، بالعرض حاصل شده است. حال با توجه به این توضیحات، آنچه در نظر منطق دانان مسلمان مغالطه آمیز است، آن است که مطلوب اول که همان نتیجه مستقیم استدلال است، در مقدمات تکرار شود.



فارابی در کتاب المنطقیات، مصادره به مطلوب را هم در ایجاد تصور و هم در ایجاد تصدیق مؤثر می‌داند و از نظر او این تصور و تصدیق می‌تواند هم یقینی (حقیقی) باشد و هم ظنی. اکثر مثال‌هایی که معلم ثانی می‌آورد، مواردی هستند که مغالطه‌کار با تغییری جزئی، نتیجه را به‌عنوان مقدمه استدلال تکرار می‌کند یا اینکه استدلال دوری است؛ مثلاً لذت خیر است، چون فرح بخش است. مغالطه در اینجا نهفته است که در واقع لذت همان امر فرح بخش است و در واقع گفته‌ایم لذت خیر است، چون امر فرح بخش خیر است؛ و به همین ترتیب مثال دیگر او مبنی بر «العدل موثر لأنه انصاف» (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۱۶).

اما کلام ابن سینا درباره این مغالطه در شفا بسیار شبیه سخن ارسطو است:

و اما المصادرة على المطلوب الاول، فإن عرف المجيب أنه مصادرة لم يسلم و لم تلزم الشنعه، و إن كانت الشهرة توجب تسليماً، أنكر، و لم يحتشم نائلاً؛ إنى بعد أن خالفت الشهرة في الوضع الذي انصره، فكذلك أخالفه فيما هو هو او على حكمه، فإن سها و لم يتنبه ودلس عليه فسلم المصادرة، فإن اتبته تدارك و قال: هب أنى سلمت، فليس لك قياس، لأن هذا التسليم رجوع منى عن وضعى، و مساعدة لك، و أما انت فلم تعمل شيئاً و لم تفهم تبكيتاً؛ و كيف يكون و انت استعملت نفس نقيض وضعى فى إبانته، و المقدمه عين النتيجة؛ بدین ترتیب در مورد مصادره بر مطلوب اول، پس اگر مجیب بداند که با مغالطه مصادره روبه‌رو است، نباید تسلیم شود و لازم نیست با سائل جدال کند، و راه‌حل این است که اگر مطلوب از مشهورات است و به نظر باید تسلیم آن شود، باید آن را انکار کند و متواضعانه رفتار نکند: مجیب بعد از مخالفت با قضیه و وضع مشهوری که سبب پیروزی سائل می‌شود همچنین باید با قضیه‌ای که سائل مقدمه قرار داده یا حکم او هم باید مخالفت کند، آن‌گاه اگر سائل متوجه این ترغند نشد مجیب پیروز می‌شود و اگر متوجه شد باید بگوید فرضاً من صحبت تو را قبول کردم، اما تو استدلالی نیاورده‌ای؛ زیرا من این سخن را به سبب اینکه موضع و قضیه‌ای مقبول برای من است پذیرفته‌ام و اگرچه به نفع تو است، اما تو





هیچ کاری در این مورد، غیر از استدلال تبکیتی، نکرده‌ای و چطور ممکن است استدلال تو درست باشد درحالی که از نقیض وضع من برای توضیح آن استفاده کرده‌ای و مقدمه استدلال تو، عین نتیجه آن است (ابن سینا، ۱۴۳۳ق، ج ۴، ص ۱۰۲).

همان‌طور که شیخ‌الرئیس توضیح می‌دهد، در مقابل این مغالطه نباید تسلیم شد و در پاسخ یا باید مخاطب را متوجه دور موجود در استدلال کرد یا اگر او متوجه این امر نشد یا نخواست توجهی کند، باید به او گفت که آنچه گفتی مخالف موضع من است و مقدمه همان نتیجه است و به این ترتیب موضع من ابطال نمی‌شود. متأسفانه ابن سینا در اینجا مثالی ارائه نمی‌دهد.

خواجه نصیر الدین طوسی در اساس الاقتباس همان تعریف سابق، یعنی یکی بودن مطلوب با یکی از مقدمات را ذکر می‌کند، هر چند مثال‌ها و نکات ظریف بیشتری را درباره این مغالطه آشکار می‌کند. از نظر او معمولاً مغالطه با تغییری جزئی در مطلوب و قراردادن آنچه تغییر یافته در مقدمات، شکل پیچیده‌تری پیدا می‌کند؛ و گرنه مانند اینکه بگوییم هر انسان بشر است و هر بشر ناطق است، پس هر انسان ناطق است، مغالطه آمیز بودن استدلال سریع آشکار می‌شود؛ زیرا روشن است که بشر و انسان یکی هستند؛ سپس مانند فارابی بیان می‌کند که یکی بودن مقدمه با نتیجه می‌تواند امری حقیقی باشد، یا برحسب ظن، یا صرفاً امری مشهور باشد. توجه به مثالی که خواجه از مغالطه حقیقی مصادره به مطلوب می‌آورد مهم است: در اثبات این مسئله هندسی که «هرگاه خطی بر دو خط موازی قرار گیرد، دو زاویه حاد در یک جهت مساوی دو قائمه خواهند بود» اگر این‌گونه استدلال کند: اگر دو زاویه حاد مساوی دو قائمه نباشند، به هم می‌رسند و بنابراین مثلثی حادث می‌شود که دو زاویه آن، مساوی دو قائمه است و این خلف است. این استدلال مصادره بر مطلوب است؛ زیرا حکم دوم را می‌توان حکم اول دانست (طوسی، ۱۳۹۷، صص ۳۵۶-۳۵۷). نکته استدلال در اینجا نهفته است که به صورت پنهان، دو قائمه بودن دو زاویه مذکور که قرار است اثبات شود در مقدمه‌ای که می‌گوید «... مثلثی با دو زاویه که مجموع آن‌ها ۱۸۰ درجه است حاصل می‌شود» فرض گرفته شده است.

خواجه طوسی شاید از معدود منطق‌دانانی باشد که از نظر صوری نیز این مغالطه را بررسی می‌کند. طبق نظر او نوزده ضرب از ضروب اشکال چهارگانه معتبر هستند. از طرف دیگر در مغالطهٔ مصادره به مطلوب، نتیجه باید از نظر کم و کیف عین یکی از مقدمات باشد و این امر تنها در دوازده ضرب رخ می‌دهد، پس این مغالطه هم تنها در همین دوازده ضرب امکان وقوع دارد.

هدف و قصد این مقاله، تحقیقی دربارهٔ تاریخچهٔ مغالطهٔ مصادره به مطلوب نیست و در بیان مثال‌های تاریخی به دنبال کشف ماهیت و ساختار این مغالطه هستیم، اما نگاه اجمالی به آثار اندیشمندان دیگر این حوزه نشان می‌دهد که نکات بیشتری دربارهٔ این موضوع گفته نشده است؛ مثلاً همان‌طور که در کلام صدرالمتهلین در التفتیح آمد، مصادره به مطلوب همان تکرار نتیجه در مقدمات با تغییر در لفظ آن است، یا در آثار جدیدتر مانند کتاب رهبر خرد، مصادره زمانی است که نتیجه عین مقدمه باشد (شهابی، ۱۳۱۳، ص ۳۴۴) یا در المنطق، اثر علامه مظفر، همان توضیحات خواجه تکرار می‌شوند (مظفر، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۳۳۷-۳۳۸).

## ۲-۳. مصادره به مطلوب در آثار منطق‌دانان دورهٔ جدید

همان‌طور که در موارد قبل دیدیم، ساختار منطقی این مغالطه به صورت یک استدلال دوری فهمیده می‌شود و در واقع بخش فریب‌کارانه در این نکته نهفته است که چون معمولاً ما صدق مقدمات را فرض می‌گیریم، نباید از این فرض سوءاستفاده کنیم و آن را به نتیجه منتقل کنیم و آنچه فرض شده را قطعی بدانیم، یا به نقل از نیکولاس رشر نباید حقایقی را برای خود آشکار بدانیم که درستی و آشکاربودن آن‌ها خود محل سوال است (Rescher, 2022, p. 96).

اکثر آثاری که برای معرفی مغالطات در سال‌های اخیر نوشته شده‌اند، به دلایل متعدد از پرداختن به صورت استدلال یا نقد ساختار آن خودداری کرده‌اند و صرفاً همین که از ابتدا همان چیزی که باید اثبات شود را فرض گرفته باشیم، مغالطه‌آمیز دانسته‌اند و سپس راهکارهایی برای شناسایی این موارد ارائه داده‌اند؛ به‌عنوان نمونه:





خب، باید تصمیم بگیرید چه دولتی می‌خواهید؛ دولتی لیبرال که با ظاهری عامه‌پسند می‌خواهد پولی را که به‌سختی به‌دست آورده و مالیات داده‌اید را خرج کند یا دولتی که توسط مغزهای اقتصادی هدایت می‌شود و می‌داند چگونه با بودجه‌ای محدود دولت را اداره و برای مردم شغل ایجاد کند؟ (Paul, 2022, p. 24).

این گفته دارای پیش‌فرض‌هایی است که نباید بدون نقد پذیرفته شوند؛ مثلاً اینکه دولت‌های لیبرال در خرج کردن بیت‌المال بی‌تدبیر هستند یا کسانی که فعالیت‌های اقتصادی بزرگ را اداره می‌کنند به فکر مردم هستند و برای آن‌ها شغل ایجاد می‌کنند که در واقع همان نتیجه دلخواه مغالطه‌کار است و بنابراین این گفته، مصادره به مطلوب است؛ زیرا استدلال اصلی چنین است که چون شما دولتی با دانش اقتصادی می‌خواهید پس باید دولتی که اقتصاد می‌داند انتخاب کنید! که در آن مقدمه و نتیجه یکی هستند؛ البته فرد مغالطه‌کار زیرکانه چنین دولتی را دولتی ضد لیبرالیستی معرفی می‌کند.

به دنبال تلاش برای کاربردی‌تر کردن دانش منطق و گسترش تفکر انتقادی، تحلیل و بررسی مغالطات در آنچه امروزه منطق غیرصوری<sup>۱</sup> خوانده می‌شود دنبال می‌شود؛ همان‌طور که در سنت منطقی خودمان نیز مغالطات نه در بحث قیاسات، بلکه در صناعات خمس بررسی می‌شده است. اما توجه به کاربردهای مغالطه در امور روزمره، سبب توجه کمتر به دقت‌ها و ظرافت‌های منطقی شده است؛ مثلاً در قسمت قبل گفته شده که مغالطه زمانی رخ می‌دهد که مطلوب اول در نتیجه تکرار شود و تکرار مطلوب ثانی علی‌الاصول مغالطه نیست. اما در برخی آثار جدید که به مغالطات پرداخته‌اند تکرار مواردی مانند عکس نقیض نتیجه در مقدمات را نیز از زمره مغالطه مصادره به مطلوب دانسته‌اند؛ مثلاً موریس انگل استدلال زیر را به همین دلیل مغالطه می‌داند: من فقط از کتاب‌های خوب لذت می‌برم؛ زیرا اگر از کتابی لذت نبرم، حتماً کتاب خوبی نیست (Engel, 2014, p. 161). این امر نشان می‌دهد هنوز معیار دقیقی برای تعیین

1. informal logic

مغالطی بودن استدلال‌های دوری نداریم و مشخص نیست چه نوع دوری را باید حداقل به صورت بالقوه فریب کاری بدانیم. در بخش بعد سعی می‌کنیم به این موضوع بیشتر بپردازیم.

### ۳. آیا به‌راستی تکرار نتیجه در مقدمات مغالطه است؟

همان‌طور که قبلاً نیز بیان شد، تکرار نتیجه در مقدمات از نظر صوری بدون مشکل است و در منطق کلاسیک نتیجه می‌تواند تکرار یکی از مقدمات یا جمله‌ای حاصل از عطف تعدادی از آن‌ها باشد. بدین ترتیب همان‌طور که در سنت پژوهش در باب مغالطات آمده، مصادره به مطلوب مغالطه‌ای صوری نیست. همچنین در این مغالطه ممکن است نتیجه‌ای که در مقدمات تکرار شده و سبب مغالطه‌آمیز شدن آن شده باشد، ماده‌ی درستی داشته باشد؛ مثلاً فرض کنید فردی بگوید: همه‌ی جانداران زنده هستند؛ زیرا هر جاننداری که مشاهده کنیم آثار حیات را از خود نشان می‌دهد. این استدلال آشکارا دوری است، اما نه از نظر صوری مشکل دارد و نه ابهام یا ایهام یا اشتراک لفظ و موارد مشابه که سبب مغالطه‌ی لفظی شود و نه اخذ مابالعروض به جای مابالذات یا جمع چند مسئله در یک مسئله و موارد مشابه که سبب مغالطه‌ی معنوی شود. پس چه چیزی سبب می‌شود این استدلال را نادرست بدانیم؟

در پاسخ به سؤال فوق باید به همان نقطه‌ی آغازی برگردیم که ارسطو از آن شروع کرد. مغالطه‌ی نوعی تبکیت است؛ یعنی در یک گفتگو وقتی دو نفر سائل و مجیب قصد دارند حرف خود را به کرسی بنشانند، ممکن است دست به مغالطه بزنند. پس مغالطه همیشه در یک گفتگو، چه شفاهی چه مکتوب، رخ می‌دهد و هدف از این گفتگو قانع کردن طرف مقابل و نشان دادن درستی حرف خود یا ابطال موضع فرد مقابل است، حتی اگر این فرد فرضی باشد. در این گفتگو، استدلال کردن نقش مهمی دارد. استدلال در یک گفتگو ابزاری است تا هدف گفتگو که برقراری ارتباط و نشان دادن درستی یک موضع یا از بین بردن شک و تردید درباره‌ی نکته‌ای است تأمین شود. اگر استدلال با هدف دیگری در گفتگو استفاده شود، مسیر تعامل منحرف می‌شود و مغالطه آغاز





می‌گردد. داگلاس والتون در این راستا به نکته ظریفی اشاره دارد؛ تنها در بستر یک گفتگو است که می‌توانیم تشخیص دهیم مغالطه رخ داده است یا نه (Walton, 1994, p. 127). ممکن است در یک گفتگو، دوری بودن استدلال یا تکرار نتیجه در مقدمات نه تنها فریب کارانه نباشد، بلکه سبب روشن‌گری شود؛ مثلاً دو انسان خدا باور را تصور کنید که درباره رحیم بودن خداوند در حال گفتگو و بحث هستند و یکی از آن‌ها درباره این ویژگی خداوند دچار تردید شده است. فرد دوم می‌تواند به او چنین پاسخ دهد که در متن مقدس گفته شده که خداوند واجد همه فضیلت‌هاست، پس حتما رحیم هم هست. فرد اول چون به متن مقدس معتقد است، این استدلال را کاملاً قانع‌کننده می‌یابد و تردیدش برطرف می‌شود، اما اگر همین استدلال برای یک خدا ناباور آورده شود، او ما را متهم به مغالطه می‌کند؛ زیرا این استدلال برای او دوری و مصادره به مطلوب است. کسی که در باب وجود خداوند تردید دارد، حقانیت متن مقدس را نیز نمی‌پذیرد. پس استفاده از صحت متن مقدس برای اثبات وجود خداوند یا یکی از صفات او برای یک خدا ناباور، یک استدلال دوری، اما برای یک خدا باور یقین آور است. این نشان می‌دهد مصادره به مطلوب در واقع یک مغالطه پراگماتیکی<sup>۱</sup> و کاربردشناسانه است؛ یعنی ما در یک گفتگو انتظاراتی داریم، مانند توجه به سطح گفتگو یا رعایت قوانینی مانند حفظ موضوع که هر دو طرف بحث باید آن‌ها را رعایت کنند، اما در مصادره به مطلوب برخی از این انتظارات، در اینجا به‌طور خاص از بین بردن تردید درباره مطلبی مشخص از طریق ارائه یک استدلال، بر آورده نشده است. بدین ترتیب کاملاً ممکن است استدلالی دوری در یک گفتگو درست و در گفتگویی دیگر مغالطه باشد.

به دنبال مباحث فوق خصوصاً آرای والتون، شاخه جدیدی در تحقیقات درباره مصادره به مطلوب به وجود آمد و سؤال جدیدی پیش روی ما قرار گرفت که مصادره به مطلوب خطایی معرفت‌شناختی است یا کاربردشناسانه؟ آیا این مغالطه را باید در منطق صوری<sup>۲</sup>

1. pragmatics
2. formal logic

دنبال کنیم یا منطق غیرصوری؟<sup>۱</sup> در منطق صوری کلاسیک یا به طور دقیق تر سمانتیکی که منطق صوری به همراه داشته است، قواعد منطقی صدق‌نگه‌دار<sup>۲</sup> هستند؛ بدین ترتیب هر تردیدی که به نتیجه استدلال وارد باشد، به مقدمات استدلال مربوط می‌شود. از طرف دیگر در هر استدلال درستی،<sup>۳</sup> صدق مقدمات به نتیجه منتقل شده است؛ یعنی صدق نتیجه از قبل در مقدمات فرض شده و هر استدلال معتبر در واقع نوعی مصادره به مطلوب است. این مطلب تکرار همان نکته‌ای است که شیخ ابوسعید ابوالخیر در گفتگوی خود با شیخ‌الرئیس به آن متذکر شد و همه استدلال‌های قیاسی را دوری دانست.<sup>۴</sup> پس شاید به نظر برسد تشخیص این مغالطه با کمک صورت قیاس ممکن نباشد.

در منطق غیرصوری نیز گاهی چنین گفته می‌شود که مقدمات استدلال باید نتیجه را حمایت و تأیید کنند. هرلی بر همین اساس مغالطه مصادره به مطلوب را مغالطه‌ای می‌داند که در آن مقدمات، توهم حمایت و تأیید نتیجه را به وجود می‌آورند و مقدمه‌ای مشکوک به عنوان نتیجه تکرار می‌شود یا استدلالی دوری ارائه می‌شود (Hurley, 2013, p. 166). اما این تعریف واقعاً ناکافی است و نمی‌تواند ساختار صوری یا غیرصوری این مغالطه را آشکار کند؛ زیرا همه مغالطات در تأیید نتیجه، ناتوان هستند و این تعریف همه مغالطات را دربر می‌گیرد. همچنین در این تعریف، تعارضی نهفته است و به نظر می‌رسد خود مدافع چنین تعریفی نیز به آن توجه ندارد. اگر هر استدلال دوری، مصادره به مطلوب باشد، آن‌گاه استدلال «هیچ سگی گربه نیست؛ زیرا هیچ گربه‌ای سگ نیست» یا استدلال

1. informal logic

2. truth preserving

۳. (sound argument) استدلال معتبر (valid) استدلالی است که صورت قیاسی درستی دارد و استدلال درست (sound) استدلال معتبری است که مقدمات صادقی دارد.

۴. در روایتی تاریخی، چنین نقل شده است که شیخ ابوسعید ابوالخیر به شیخ‌الرئیس چنین تذکر می‌دهد که وقتی مثلاً در ضرب اول شکل اول می‌گوییم: علی انسان است و هر انسانی فانی است، پس علی فانی است، برای درست‌دانستن کبری قیاس، باید فانی بودن علی از قبل بررسی و در مقدمات لحاظ شده باشد و این مصادره به مطلوب است.





«لندن در انگلیس و پاریس در فرانسه است، پس پاریس در فرانسه و لندن در انگلیس است» باید مغالطه محسوب شوند، اما هرلی آن‌ها را مغالطه نمی‌داند؛ زیرا از نظر صوری معتبر هستند (Hurley, 2013, p. 168). با مطالعه چنین تعریف‌ها و پژوهش‌هایی، هنوز تکلیف معیارهای شناسایی مغالطه مصادره به مطلوب روشن نمی‌شود.

#### ۴. تلاش برای ارائه ساختار صوری مصادره به مطلوب

با توجه به توضیحاتی که در بالا آمد روشن می‌شود که شاید ارائه صورتی کاملاً منطقی و جدا از ماده برای این مغالطه ممکن نباشد و در هر تفسیری از این مغالطه باید محتوای سخن و ماده قضایا را در نظر بگیریم. با این حال به نظر این نگارنده، نکته مهمی که در ساختار این مغالطه وجود دارد این است که صرفاً با یک دور ساده و قرار گرفتن نتیجه در جایگاه مقدمه استدلال روبه‌رو نیستیم. همچنین همان‌طور که سابقاً چندین بار تکرار شد، وجود نتیجه استدلال در بین مقدمات، سبب عدم اعتبار آن نمی‌شود. در این مغالطه با این ادعا روبه‌رو هستیم که رفت و برگشت دوری بین مقدمات و نتیجه، سبب درستی و صدق گزاره معینی می‌شود. به نظر این نگارنده ساختار صوری این مغالطه بدین شکل است:

$$(P \rightarrow P) \vdash P$$

و اگر تعداد مقدمات بیشتر باشد:

$$((P \& Q \& R \& \dots) \rightarrow P) \vdash P$$

روشن است جمله شرطی‌ای که در مقدمه استدلال آمده است، جمله‌ای همان‌گو است و صدق منطقی دارد. یعنی چه P صادق باشد چه کاذب، جمله شرطی  $(P \rightarrow P)$  یا  $((P \& Q \& R \& \dots) \rightarrow P)$  صادق خواهند بود؛ این جمله شرطی همان بخشی از مغالطه مصادره به مطلوب را نشان می‌دهد که گفته می‌شود نتیجه و مقدمه استدلال یکسان

۱. نماد نتیجه‌گیری صوری است که در سمت چپ آن، مقدمات و در سمت راست آن، نتیجه قرار می‌گیرد.



هستند. اما از این جمله شرطی نمی‌توان به شکل یقینی صدق P را نتیجه گرفت؛ یعنی این استدلال اعتبار قیاسی ندارد. بدین ترتیب با این صورت‌بندی، مغالطه مصادره به مطلوب اعتبار صوری هم نخواهد داشت.

نکته مهم در این صورت‌بندی این است که نشان می‌دهد چرا گاهی آنچه آشکارا دور در استدلال است را برخی اندیشمندان مغالطه محسوب کرده‌اند و برخی مغالطه ندانسته‌اند؛ مثلاً همان‌طور که در ابتدای مقاله آمد، گاهی ادعای پوزیتیویست‌ها درباره معناداری، مغالطه دانسته می‌شود؛ زیرا نتیجه، همان عکس نقیض مقدمه است. اما هرلی چنین امری را مغالطه نمی‌داند. در واقع علت اختلاف در این است که آیا P را خارج از استدلال صادق بدانیم یا نه. همان‌طور که گفته شد، صورت پیشنهادی ما برای مغالطه مصادره به مطلوب اعتبار قیاسی ندارد و این بدان معنی است که از صدق مقدمات نمی‌توان صدق نتیجه را به دست آورد؛ اما این بدان معنا نیست که نتیجه به خودی خود کاذب باشد. نتیجه می‌تواند صادق یا کاذب باشد، اما این امر را استدلال دوری در مصادره به مطلوب مشخص نمی‌کند. مثلاً ادعای پوزیتیویستی را در نظر بگیریم؛ این ادعا مطابق صورت پیشنهادی ما چنین خواهد بود:

اگر گزاره‌هایی که روش تجربی برای تعیین صدق آن‌ها نداشته باشیم اصلاً معنایی نداشته باشد، آن‌گاه گزاره‌های بامعنا گزاره‌هایی هستند که روشی تجربی برای تعیین صدق آن‌ها داشته باشیم. پس گزاره‌هایی بامعنا هستند که روشی تجربی برای تعیین صدق آن‌ها داشته باشیم.

چون کسی مانند پوپر که مخالف دیدگاه‌های پوزیتیویستی است، جمله «گزاره‌هایی بامعنا هستند که روشی تجربی برای تعیین صدق آن‌ها داشته باشیم» را کاذب می‌داند و به این امر معتقد می‌شود که استدلال پوزیتیویست‌ها مغالطه است و نتیجه غلطی به همراه دارد.

با همین ساختار می‌توان مورد هرلی را بررسی کرد: «اگر هیچ گربه‌ای سگ نیست، آن‌گاه هیچ سگی گربه نیست؛ پس هیچ سگی گربه نیست». روشن است که این





استدلال نامعتبر است و صدق نتیجه از مقدمات حاصل نمی‌شود، اما چون عبارت «هیچ گربه‌ای سگ نیست» آشکارا صادق است، هرلی با توجه به محتوا و صدق سخن، این استدلال را مغالطه نمی‌داند. بدین شکل به نظر می‌رسد پیشنهاد ما برای صورت مغالطه مصادره به مطلوب می‌تواند هم ساختار آن را روشن کند و هم به برخی ابهامات پاسخ دهد.

تلاش برای ارائه صورتی فرمال از مغالطه مصادره به مطلوب به پیشنهاد ما خلاصه نمی‌شود؛ مثلاً گارباچ در مقاله جذابی در سال ۲۰۰۲م به درستی اشاره می‌کند که در این مغالطه نمی‌توان از ماده استدلال و باورهایی که دو طرف این مغالطه دارند صرف نظر کرد و باید آن‌ها را نیز حتماً در تحلیل این مغالطه در نظر گرفت، اما او سعی می‌کند طبق نظریه استنتاجی خاصی، ساختار مغالطه را کشف کند (Garbacz, 2002, p. 82). به‌طور خلاصه تحلیل گارباچ چنین است که اگر  $L$  زبان موضوعی و  $C$  تابع استنتاج ما باشد که از  $L$  به  $L$  تعریف شود، آن‌گاه نظریه استنتاج ما چنین می‌تواند تعریف شود (در ارائه نظریه گارباچ اندکی تغییر و تلخیص انجام داده‌ایم):

برای هر  $X$  و  $Y$  که زیرمجموعه‌ای از  $L$  باشند  $(X, Y \subseteq L)$ :

$$(i) X \subseteq C(X)$$

همان‌طور که دیده می‌شود در شرط اول این تعریف، امکان اینکه مقدمه‌ای خودش نتیجه باشد وجود دارد. این امر همان‌طور که پیشتر گفته شد، در منطق کلاسیک معتبر است.

$$(ii) X \subseteq Y \rightarrow C(X) \subseteq C(Y)$$

$$(iii) C(C(X)) \subseteq C(X)$$

$$(iv) \forall a \in L [a \in C(X) \rightarrow \exists Y \subseteq X (Y \in L \& a \in C(Y))]$$

بقیه شروطی که برای این نظریه استنتاج بیان شده است نیز بسیار ابتدایی هستند. شرط دوم بیان می‌کند که اگر به مجموعه از جملات زبان چیزی اضافه کنیم، همچنان

قادر هستیم از مجموعه جدید، همان نتایجی که از مجموعه اولیه می‌گرفتیم را بگیریم. شرط سوم نتایج حاصل از نتایج را نتایج مجموعه اول می‌داند و شرط چهارم نتیجه  $a$  را حاصل زیرمجموعه‌ای از مقدمات می‌داند.

روشن است که اگر  $C$  ناسازگار باشد، همه جملات زبان را نتیجه می‌دهد:

$$C = \text{inconsistance iff } \forall X \subseteq L (C(X) = L)$$

قاعده استنتاجی مانند  $r$  تصمیم می‌گیرند که آیا جمله مانند  $a$ ، نتیجه زیرمجموعه‌ای از مقدمات مانند  $X$  است یا نه:

$$r \in \text{RULES iff } \forall X \in L \forall a \in L ((X, a) \in r \rightarrow a \in C(X))$$

استفاده جالبی که گارباچ از این نظریه استنتاج می‌کند این است که می‌توانیم تغییر یا به عبارت بهتر، تکمیل استنتاج را درک کنیم. برای توضیح این نکته فرض کنیم که آنچه مقدمات و نتیجه استدلال را تشکیل می‌دهند باورهای ما باشند یا باورهای سائل و مجیب؛ حال اگر مجموعه باورهای من چنین باشد که:

$$\{P, Q, R, S\}$$

از این مجموعه می‌توان مثلاً نتیجه گرفت:

$$\{P, Q, R, S\} \vdash (((P \& Q) \& R) \& S)$$

سپس می‌توان نتیجه گرفت:

$$\{P, Q, R, S\} \vdash (((P \& Q) \& R) \& S), (P \& Q)$$

و سپس:

$$\{P, Q, R, S\} \vdash (((P \& Q) \& R) \& S), (P \& Q), R$$

اخذ چنین نتایجی بسیار بدیهی است، اما می‌توان آن را با تکمیل و اضافه شدن نتایج ممکن از مقدمات واحد که در فرایند فکر کردن یا پرسش و پاسخی که میان سائل و مجیب رخ می‌دهد متناظر دانست. باورهای اولیه برای شروع گفتگو و قواعد استنتاجی سائل و مجیب باید یکسان باشند. اگر باوری با باورهای اولیه در تناقض باشد، آن باور رد می‌شود؛ اگر باوری از باورهای اولیه نتیجه شود، قبول می‌شود و اگر باوری هیچ کدام





از این موارد نبود، دو طرف بحث نسبت به آن خنثی هستند. در همین راستا می‌توانیم باورهای صریح<sup>۱</sup> و باورهای ضمنی<sup>۲</sup> را چنین تعریف کنیم: باورهای صریح باورهایی هستند که فرد بدون نیاز به ارائه برهان آن‌ها را قبول دارد. به تعبیر دیگر یا جزو باورهای اولیه هستند یا از باورهای اولیه به دست آمده‌اند و اگرچه برهان آن‌ها فراموش شده است، اما همچنان فرد آن‌ها را قبول دارد. باورهای ضمنی آنهایی هستند که فرد بدون ارائه برهان تمایلی به قبول آن‌ها ندارد (Garbacz, 2002, p. 87). البته باید افراد این سناریو را عاقل و منطقی قلمداد کنیم؛ یعنی این افراد چنین نیستند که با نتیجه برهان مخالفت کنند و زیر حرف درست بزنند و آن را قبول نکنند. بدین ترتیب آنچه در (۱) می‌بینیم همان باورهای اولیه هستند که جزو باورهای صریح هستند و آنچه به عنوان مثال در (۲) و (۳) و (۴) می‌بینیم می‌توانند جزو باورهای صریح باشند، اگر فرد برای قبول آن‌ها برهان طلب نکند؛ و می‌توانند باور ضمنی باشند اگر فرد برای قبول آن‌ها برهان طلب کند. حال با توجه به توضیحات فوق، صورت مغالطه مصادره به مطلوب به شکل زیر خواهد بود:

- استدلال « $P1, P2, \dots, Pn$  بنابراین  $Q$ » مصادره به مطلوب است اگر و تنها اگر:
- این استدلال برای فرد الف معتبر باشد.
  - یکی از مقدمات این استدلال مثلاً  $Pi$ ، چنان باشد که استدلال « $Q$  بنابراین  $Pi$ » برای فرد الف معتبر باشد.
  - اگر الف صریحاً به  $Pi$  باور داشته باشد، آن‌گاه هیچ باور صریح دیگری غیر از  $Q$  برای الف  $Pi$  را نتیجه ندهد.
  - اگر الف صریحاً به  $Pi$  باور نداشته باشد، آن‌گاه هیچ باوری غیر از  $Q$  برای الف  $Pi$  را نتیجه ندهد (Garbacz, 2002, p. 92).

همان‌طور که دیده می‌شود در این تعریف از مصادره به مطلوب، بر دوری بودن

1. explicit beliefs  
2. implicit beliefs

استدلال تأکید می‌شود و همیشه درستی یکی از مقدمات متوقف بر درستی نتیجه و درستی نتیجه نیز متوقف بر درستی مقدمات است. اگرچه اندکی تلخیص در روایت این تصویر از مغالطه وجود داشت، اما به خوبی دیده می‌شود که حتماً باید به باورهای فرد و ماده استدلال توجه داشت و هرچقدر هم که نظریه استنتاج را به دقت به شکل صوری تعریف کنیم، باز هم کشف ساختار این مغالطه بدون توجه به محتوای گزاره‌های موجود در مغالطه ممکن نخواهد بود.

### نتیجه‌گیری

پژوهش درباره مغالطات، هم جنبه علمی دارد و هم عملی و مغالطه مصادره به مطلوب هم که یکی از ساده‌ترین و درعین حال گمراه‌کننده‌ترین مغالطات است، از این نکته مستثنی نیست. در این مقاله کوشیدیم ساختار این مغالطه را تحلیل کنیم و مشاهده کردیم که توجه صرف به صورت استدلال نمی‌تواند پاسخگوی پرسش‌های ما باشد و همیشه باید محتوا، ماده گزاره‌ها و جهات کاربردشناختی را هم لحاظ کنیم. اما این موارد هم نمی‌تواند همه نکات تاریک این مغالطه را برای ما روشن کند؛ مثلاً تکرار نتیجه در مقدمات از نظر منطق کلاسیک، سبب عدم اعتبار استدلال نیست، اما به نظر می‌رسد تعاریفی که از مصادره به مطلوب ذکر کردیم، این مورد را از مصادیق مغالطه دانسته‌اند. برای پاسخ دادن به نکات مغفول در باب چنین پژوهش‌هایی، پیشنهاد ما این بود که ساختار مصادره به مطلوب، تکرار نتیجه در مقدمات نیست؛ زیرا اگر فرضاً کسی بگوید «هر الفی ب است، چون هر الفی ب است»، مانند آموزه‌ای که از ارسطو در اختیار داریم باید به او بگوییم شما نکته جدیدی را بیان نکرده‌ای! هر چند او استدلال غلطی انجام نداده است. اما به نظر می‌رسد ساختار مصادره به مطلوب چنین باشد که از دوری که در استدلال وجود دارد، نکته جدیدی بیرون بکشیم؛ یعنی باید به این فرد مغالطه کار بگوییم که در واقع استدلال تو چنین است: «اگر هر الفی ب است، آن‌گاه هر الفی ب است؛ بنابراین هر الفی ب است» و این استدلال نامعتبر است.

همان‌طور که در بالا توضیح دادیم، این صورت از مغالطه نشان می‌دهد که چرا مثال





واحدی از استدلال دوری از سوی برخی منطق‌دانان مصادره مطلوب دانسته شده است و از سوی برخی دیگر نه. همچنین پیشنهاد ما نسبت به پیشنهادهای دیگری که برای کشف ساختار مغالطه ارائه شده است و ما یکی از آن‌ها را بیان کردیم، این مزیت را دارد که اولاً صورت ساده‌تری دارد؛ کسی که در صحبت‌های روزمره دست به مصادره به مطلوب می‌زند، چنان محاسباتی که مثلاً گارباچ ارائه کرده است را در ذهن ندارد. دوماً به حوزه دسته‌بندی باورها وارد نمی‌شود؛ مثلاً گارباچ معتقد است دو نوع مغالطه مصادره به مطلوب، با توجه به دو دسته باور صریح و ضمنی می‌توانیم داشته باشیم و این موردی که در اینجا بیان کردیم مصادره به مطلوب ضعیف است و مغالطه‌ای که به باورهای ضمنی متوسل شود، مصادره به مطلوب قوی. احتمالاً اگر بتوانیم باورها را به شیوه‌های دیگری هم دسته‌بندی کنیم، سطوح دیگری از مصادره به مطلوب را هم باید از گارباچ انتظار داشته باشیم. اما پیشنهاد ما به دسته‌بندی باورها ورود نمی‌کند، بلکه می‌تواند با توجه به درستی یا نادرستی یک گزاره در ذهن مخاطب نشان دهد که چرا برخی دورها از نظر معرفتی برای مخاطب، گمراه‌کننده هستند و برخی نیستند، مانند مثالی که درباره استدلال برای رحیم‌بودن خداوند بیان کردیم. سوماً پیشنهاد ما نه به صورت نحوی<sup>۱</sup> و نه به صورت معنایی<sup>۲</sup> استدلال «اگر الف پس الف» را نامعتبر حساب نمی‌کند، اما راه‌حل گارباچ اگرچه در نحو، استنتاج یکی از مقدمات به‌عنوان نتیجه را معتبر می‌داند، اما در حوزه باور، چنین دوری را باطل قلمداد می‌کند و این از برداشتی که از منطق کلاسیک داریم فاصله دارد.

---

1. syntactical

2. semantical

## فهرست منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۴۳۳ق). الشفاء (المنطق) (محقق: دکتر احمد فؤاد الاهدانی، ج ۴). قم: نشر آیت الله العظمی مرعشی رحمته الله.
۲. شهابی، محمود. (۱۳۱۳). رهبر خرد. تهران: انتشارات خیام.
۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۷۸). التنقیح فی المنطق (مصصح و تعلیق: غلامرضا یاسی پور). تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۴. طوسی، محمد بن محمد نصیرالدین. (۱۳۹۷). اساس الاقتباس (بازنگاری: مصطفی بروجردی). تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، سازمان چاپ و انتشارات.
۵. فارابی، محمد بن محمد. (۱۴۰۸ق). المنطقیات للفارابی (۳ جلد، مصححان: محمد تقی دانش پزوه و محمود مرعشی). قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله.
۶. مظفر، محمدرضا. (۱۳۸۰). منطق (مترجم: علی شیروانی، ج ۲، چاپ یازدهم). قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم.
7. Engel, M. S. (2014). *With Good Reason: An Introduction to Informal Fallacies* (Sixth Ed.). Bedford/St. Martin's.
8. Garbacz, P. (2002). Begging the Question as a Formal Fallacy. *Logique et Analyse* 45(177/178), pp. 81–100.
9. Hurley, P. J. (2013). *A Concise Introduction to Logic 12th*. Publisher: Cengage Learning. Boston.
10. Jones, R. B., Edghill, E. M., Jenkinson, A. J., Mure, G. R. G., & Pickard-Cambridge, W. A. (2012). *The Organon: The works of Aristotle on Logic*. CreateSpace Independent Publishing Platform.
11. Minto, W. (2019). *Logic, Inductive and Deductive*. Independently published.
12. Paul, R; Elder, L. (2022). *Thinker's Guide to Fallacies*. Publisher: Foundation for Critical Thinking. Tomales.



13. Popper, K. R., Kneale, W. C., & Ayer, A. J. (1948). Symposium: What Can Logic Do for Philosophy? Proceedings of the Aristotelian Society. *Supplementary Volumes*, 22, pp. 141–178.
14. Rescher, N. (2022). *Philosophical Fallacies: Ways of Erring in Philosophical Exposition* (1<sup>st</sup> Ed. 2022 Ed.). Palgrave Macmillan.
15. Sparkes, A. W. (1966). Begging the Question. *Journal of the History of Ideas*, 27(3), pp. 462–463.
16. Stanesby, D. (2016). *Science, Reason and Religion (Routledge Library Editions: Philosophy of Religion)* (1<sup>st</sup> ed.). Routledge.
17. Walton, Douglas N. (1994). Begging the question as a pragmatic fallacy. *Synthese*, 100(1), pp. 95 - 131.



نظر  
صدر

سال بیست و هشتم، شماره چهارم (پیاپی ۱۰۸)، زمستان ۱۴۰۱



## References

1. Engel, M. S. (2014). *With Good Reason: An Introduction to Informal Fallacies* (Sixth Ed.). Boston, MA: Bedford/St. Martin's.
2. Fārābī, Muḥammad b. Muḥammad. (1408 AH). *Al-Manṭiqiyyāt li-l-Fārābī*. (M.T. Daneshpajouh & M. Marashi, Eds., 3 volumes). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Publication. [In Arabic]
3. Garbacz, P. (2002). Begging the Question as a Formal Fallacy. *Logique et Analyse*, 45(177/178), pp. 81–100.
4. Hurley, P. J. (2013). *A Concise Introduction to Logic 12th*. Boston: Cengage Learning.
5. Ibn Sīnā, Ḥusayn b. ‘Abdullāh. (1433 AH). *Al-Shifā’ al-manṭiq*. (A. Fuad al-Ahwani, Ed., vol. 4). Qom: Ayatollah Marashi Najafi Publication. [In Arabic]
6. Jones, R. B., Edghill, E. M., Jenkinson, A. J., Mure, G. R. G., & Pickard-Cambridge, W. A. (2012). *The Organon: The works of Aristotle on Logic*. CreateSpace Independent Publishing Platform.
7. Minto, W. (2019). *Logic, Inductive and Deductive*. Whitefish, MT: Kessinger Publishing.
8. Muẓaffar, Muḥammad Riḍā. (1380 AP). *Manṭiq*. (Ali Shirvani, Trans., vol. 2, 11<sup>th</sup> ed.). Qom: Dar al-Ilm Publishing Institute. [In Persian]
9. Paul, R; Elder, L. (2022). *Thinker's Guide to Fallacies*. Santa Barbara, CA: Foundation for Critical Thinking.
10. Popper, K. R., Kneale, W. C., & Ayer, A. J. (1948). Symposium: What Can Logic Do for Philosophy? *Proceedings of the Aristotelian Society. Supplementary Volumes*, 22, pp. 141–178.
11. Rescher, N. (2022). *Philosophical Fallacies: Ways of Erring in Philosophical Exposition*. Palgrave Macmillan.
12. Ṣadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad b. Ibrāhīm. (1378 AP). *Al-Tanqīḥ fi l-manṭiq*. (Gh. Yasipour, Ed.). Tehran: Sadra Islamic Philosophy Foudation. [In Persian]
13. Shahabi, Mahmoud. (1313 AP). *Rahbar khirad*. Tehran: Khayyam Publication. [In Persian]



14. Sparkes, A. W. (1966). Begging the Question. *Journal of the History of Ideas*, 27(3), pp. 462–463.
15. Stanesby, D. (2016). *Science, Reason and Religion (Routledge Library Editions: Philosophy of Religion)*. London: Routledge.
16. Ṭūsī, Muḥammad b. Muḥammad Naṣīr al-Dīn. (1397 AP). *Asās al-iqtibās*. (Mostafa Borujerdi, Ed.). Tehran: Endowments and Charity Organization, Printing and Publishing Organization. [In Persian]
17. Walton, Douglas N. (1994). Begging the question as a pragmatic fallacy. *Synthese*, 100(1), pp. 95-131.



۱۷۲

نظر  
صدر

سال بیست و هشتم، شماره چهارم (پیاپی ۱۰۸)، زمستان ۱۴۰۱